



## یادداشتها: دختر لر اولین فیلم فارسی

### گوشه‌هایی از تاریخ سینما و سینماداری در ایران

عسکر بهرامی

مرحوم حبیب‌الله فریور دماوندی از نخستین واردکنندگان و نمایش‌دهندگان فیلم در ایران بود که پس از چندین دهه فعالیت در این زمینه‌ها سرانجام در دی‌ماه ۱۳۷۶ دیده از جهان فرو بست. پسر ایشان، دکتر علی‌اکبر فریور دماوندی، هرچند تحصیل کرده‌ی ریاضی و اینک استاد دانشگاه در امریکا و ساکن آن دیار است، ولی از سال‌های کودکی به سبب شغل پدر، با سینما و فیلم آشنا شد و اکنون خاطرات بسیاری از گذشته‌ی سینماداری و نمایش فیلم در ایران دارد. ایشان به همراه مادر گرامیشان، در گفت‌وگویی، گوشه‌هایی از تاریخ سینمای ایران را باز گفتند که - با حذف پرسش‌ها - می‌خوانید.

دکتر دماوندی: تقریباً سال ۱۳۲۸ بود، چهار یا پنج سال داشتیم که سینمای پدرم افتتاح شد. اولین فیلم‌هایی که دیدم، یکی دختر لر بود و دیگری فیلمی هندی به نام انار گلی یا انار گلی. اینها فیلم‌هایی بودند که پدرم کپیشان را داشت و موقع افتتاح سینما آن‌ها را نمایش داد که استقبال خیلی خوبی از آن‌ها شد.

البته دخترتر متعلق به سال‌ها پیش از آن است، حتی پیش از به دنیا آمدن من. در واقع این فیلم با خانواده‌ی ما ارتباطی تنگاتنگ دارد.

پدرم متولد ۱۲۷۹ در بم و دهقانزاده‌ای بود که در سال‌های جوانی، سرنوشت، او را به سوی هندوستان کشاند.

وی در آن روزگار، به‌سختی و همراه کاروانی، به کویته‌ی پاکستان و سپس به بمبئی هند رفت و ساکن این شهر شد. پدرم در بمبئی فعالیت‌های مختلفی داشت؛ از بیگاری گرفته تا تجارت. در همین دوران با یک کمپانی فیلم (امپریال فیلم بمبئی) آشنا شد و انجام خدمات آن را برعهده گرفت که به سبب علاقه، رابطه‌ی ایشان با کمپانی بیش‌تر شد. در آن زمان، فیلم دخترتر در این کمپانی فیلم‌برداری می‌شد. ایشان به گروه پیوست و در فیلم‌برداری صحنه‌های آن در ایران، همراهشان بود. بعداً که فیلم تهیه شد، پدرم برای نمایش آن در ایران، پیشگام شد و به‌خصوص در زمینه‌ی تهیه‌ی امکانات فنی نمایش فیلم، تلاش بسیار کرد. در آن زمان شبکه‌ی برق وجود نداشت. گروه نمایش، دستگاه سیاری را روی اتومبیلی کار گذاشته بود که مولدی، برق آپارات و متعلقات آن را تأمین می‌کرد.

این گروه در شهرهای مختلف فیلم را نمایش داد و از آن‌جا که در اغلب جاها و به‌خصوص در شهرهای کوچک، سالن نمایش وجود نداشت، بنابراین آن‌ها با برپایی چادری بزرگ و فرش کردن آن به کمک حصیر، جاهایی برای نشستن تماشاگران فراهم می‌کردند و در ازای دریافت پنج یا ده شاهی، فیلم را برایشان نمایش می‌دادند. این کاروان نمایش فیلم، شهر به شهر گشت و با استقبال خوبی که از آن شد، پدرم سرمایه‌ای فراهم کرد و به کمک آن توانست سالن نمایشی در تهران ایجاد کند.

فیلم دخترتر در اصل تبلیغ اقدامات رضاخان در راه سامان دادن به وضع کشور بود. تا آن‌جا که به یاد دارم، علاوه بر آن‌که خود فیلم، این قضایا را تبلیغ می‌کرد، به همراه آن هم فیلم‌هایی تبلیغاتی در همین زمینه پخش می‌شد. در ابتدای نسخه‌ای که طی آن سال‌ها به نمایش در می‌آمد، اردشیر ایرانی، کارگردان فیلم، با سر و وضع آراسته رو به

تماشاگران، درباره‌ی اقدامات حکومت پهلوی صحبت می‌کرد و پس از تشکر از مسئولان کشور و دعوت از تماشاگران برای تماشای فیلم، دخترتر آغاز می‌شد. در پایان هم یک رشته فیلم‌های تبلیغاتی به نمایش در می‌آمد که مستندهایی در مورد افتتاح راه‌آهن و کارخانه‌ها بودند. بدین ترتیب هر سانس حدود سه ساعت می‌شد.

بعدها فیلم کوتاه‌تر شد تا سانس‌های بیش‌تری به نمایش درآید، چرا که استقبال از آن زیاد بود و بسیاری از مردم، حتی همراه خانواده‌هایشان هم به دیدن فیلم می‌آمدند. فیلم هرچند تبلیغاتی مثل چاپ پوستر، تهیه‌ی پلاکارد و غیره هم داشت، ولی بیش از هر چیز، دهان به دهان تبلیغ شد و مشتاقان بسیاری را به سوی خود کشاند.

این استقبال گسترده دلایل مختلف داشت. یکی آن‌که اولین فیلم ناطق بود؛ دوم حضور زنی با جذابیت‌های ظاهری در نقش اول فیلم بود و سرانجام هم آن‌که داستان فیلم، با آن ماجراهایش، برای مردم جذابیت بسیار داشت.

پدرم امتیاز همیشگی و انحصاری فیلم را خریده بود و این امتیاز، به لحاظ قانونی، هم‌چنان از آن خانواده‌ی ماست. پیش از انقلاب، وزارت فرهنگ و هنر، درخواست یک کپی از فیلم را کرد. پدرم نسخه‌ای را در اختیار وزارتخانه گذاشت که جز نمایش صحنه‌هایی از آن در جشنواره‌ها، هرگونه استفاده‌ی دیگر و واگذاری به دیگران، بدون اجازه‌ی ما ممنوع است.

چند سال پیش، کارگردانی در فیلمش از چندین صحنه‌ی دخترتر استفاده کرد که بدون اجازه بود. پدرم در این‌باره شکایت کرد که مدارک آن الان موجودند، ولی پیگیری نشد و نتیجه‌ای به دست نیامد.

در تهیه‌ی فیلم دخترتر دولت وقت دخالتی نداشت، ولی نمایش آن را تشویق می‌کرد و همکاری‌هایی با پخش‌کنندگان داشت.

بازیرگر نقش دخترتر یا همان گلنار، خانم روح‌انگیز سامی‌نژاد، با خانواده‌ی ما نسبتی داشت و این پدرم بود که او را به گروه سازنده‌ی فیلم معرفی کرد. ایشان چند سال قبل درگذشتند و ظاهراً فیلم دیگری هم بازی نکردند.

خانم دماوندی: چرا، در فیلم شیرین و فرهاد هم به نقش «شکر» بازی کرد، من خوب یادم هست. آن فیلم هم در هند ساخته شد. بعد از این فیلم، ایشان به ایران برگشتند و ازدواج کردند و چون خانواده‌شان مخالف بودند، دیگر بازی نکردند.

دکتر دماوندی: برای دختر تر تبلیغات زیادی شد. در بمبئی بروشوری چاپ کردند که حاوی خلاصه‌ی داستان فیلم، اشعار و تعدادی عکس از صحنه‌های فیلم بود. در ایران هم تعدادی پوستر تبلیغاتی بزرگ و کوچک برای فیلم چاپ شد. پدرم نیز سفارش چاپ تعدادی پوستر و نوشته را داد که معمولاً توی ویتترین جلوی سینما و در کنار عکس‌های فیلم نصب می‌شدند. کلیشه‌ی پوستر و نوشته‌ها را هنوز به یادگار دارم. پدرم این مواد تبلیغی را همراه فیلم پخش می‌کرد. یکی از این پوسترها تصویر گلنار بود که با خنجری، شیخ عرب را تهدید می‌کرد. بالای این تصویر نوشته بودند: «اولین فیلم فارسی به نام دختر تر در سینما...» که نام سینما را با دست روی آن می‌نوشتند.

پوستر دیگری در قطع بزرگ‌تر، برای نمایش‌های بعدی چاپ شد که باز هم همان تصویر بود و این نوشته بر بالای آن قرار داشت: «اولین فیلم فارسی، یادی از گذشته، دختر تر» و در دو طرف آن اضافه شده بود: «موزیک با سبک جدید». خانم دماوندی: من خاطره‌ای از نمایش فیلم دختر تر دارم که مربوط به حدود شصت سال پیش است؛ یعنی وقتی که قرار بود فیلم را در یزد نمایش بدهند. همراه آقای دماوندی به کرمان و بم می‌رفتم و می‌خواستیم سری به بستگان ایشان بزنیم. قرار شد سر راه فیلم را هم به یزد ببریم. چندتایی از اهل فامیل همراهمان به دیدن فیلم آمدند. در آن زمان، پیش از شروع فیلم، سرود شاهنشاهی پخش می‌کردند و همه باید بلند می‌شدند. یکی از خانم‌های فامیل بلند نشد و به همین خاطر، هرچند جزو خانواده‌ی صاحب فیلم بودیم، ولی ما را از سالن بیرون کردند.

دکتر دماوندی: فیلم دختر تر در ابتدا روی نوار نیترا ته فیلم‌برداری و کپی شده بود که این فیلم‌ها به مرور زمان اکسیده می‌شدند. نسخه‌های زیادی از این فیلم و فیلم‌های دیگر داشتیم که متأسفانه به تدریج تبدیل به پودر قرمز رنگی

شبهه زنگ‌آهن شدند و از بین رفتند. اما دختر تر جان سالم به در برد، چون پدرم از کپی‌های مختلف، پرده‌های سالم را انتخاب کرد و نگاتیوی از روی آن کشید و بعد یک کپی از آن روی فیلم استاتِه تهیه کرد که الان نزد خانواده‌ی ما موجود است. در مورد باقی ماندن نگاتیو فیلم اطمینان ندارم، ولی یقیناً نسخه‌ی کاملی از پزیتو آن داریم.

نکته‌ی دیگر این‌که فیلم در اصل به صورت سیاه و سفید فیلم‌برداری و چاپ شده بود، ولی در یک صحنه‌ی آن‌که پرچم ایران را نشان می‌داد، فیلم را رنگی کرده بودند، یعنی در هندوستان آن را قاب به قاب و با دست رنگ کردند و این تنها بخش رنگی فیلم و اولین فیلم رنگی ایرانی است.

در آن زمان فیلم بارها در ایران به نمایش درآمد. کپی‌های فیلم کم بودند و امکان تهیه‌ی کپی‌های متعدد آسان نبود، فیلم‌های موجود و به‌خصوص حاشیه‌ی آن‌ها، هم به سبب استفاده‌ی زیاد و هم اشکالات دستگاه‌ها آسیب می‌دیدند. در آن موقع کسانی بودند که فیلم‌ها را مرمت می‌کردند. یکی از آن‌ها شخصی ارمنی بود به نام خیما که همراه برادرش به خانه‌ی ما می‌آمد و آن دو، فیلم‌ها را قاب به قاب بازبینی در صورت نیاز ترمیم می‌کردند.

فیلم دختر تر وقتی در اواخر دهه‌ی سی بازسازی شد، چون پیش از آن موسیقی نداشت، برایش مقداری موسیقی انتخاب کردند و روی آن گذاشتند و به همین خاطر، نسخه‌ی موجود، روی دیالوگ‌هایش موسیقی دارد.

پدرم پس از نمایش دختر تر بارها به بمبئی رفتند و فیلم‌های تولید شده و اغلب هندی را به ایران وارد می‌کردند و نمایش می‌دادند. یکی دیگر از فیلم‌های فارسی تولید بمبئی که آقای عبدالحسین سپنتا بازی و کارگردانی کرده بود، فردوسی نام داشت که پدرم آن را برای نمایش به ایران آورد. در این موقع، به تدریج سالن‌های متعددی در تهران و شهرهای بزرگ ساخته شده و نمایش فیلم، شرایط بهتری پیدا کرده بود. نسخه‌ی فیلم فردوسی که آن هم نیترا ته بود، در سال‌های بعد کاملاً از بین رفت. فیلم دیگر، شیرین و فرهاد بود که آن را هم پدرم از هند آورد و نمایش داد. نسخه‌ی این فیلم هم به همان ترتیب از بین رفت. از این دو فیلم متأسفانه هیچ عکس و

آفیشی نداریم.

پدرم در همان زمان، فیلمی هندی وارد کرد که *انارنگی* نام داشت. نکته‌ی جالب آن‌که فیلم به زبان هندی پخش شد، چون هنوز امکانات دوبله وجود نداشت. با این همه چون داستانش عاطفی بود و صحنه‌های پر زد و خورد و جنگ عظیم فیل‌ها را نشان می‌داد، استقبال مردم از آن بسیار خوب بود.

پس از آن، پدرم با تشکیل خانواده در ایران، در وطن ماندگار شدند و کمتر به سفر می‌رفتند. ایشان زمینی در تهران خریدند و اولین سینمایشان را در سال ۱۳۲۸ یا ۱۳۲۹ در تقاطع خیابان‌های گرگان و شاهرضا (انقلاب کنونی) ساختند. در آن زمان، این منطقه جزو حومه‌ی شهر تهران و در انتهای خط اتوبوس شهری قرار داشت؛ و درحقیقت این سینما اولین سینمای خارج از محدوده‌ی شهری آن روزگار بود. محل سینما ابتدا چوب‌فروشی و انبار بود. پدرم آن را خرید در آن‌جا سالتی ساخت و با نصب یک دستگاه آپارات زایس، افتتاحش کرد.

این سینما که شهناز نام گرفت سرگذشت پر فراز و نشیبی دارد. مردم مذهبی ساکن منطقه با افتتاح آن مخالف بودند و از سوی دیگر، لات‌های محل هم مدام در دسر ایجاد می‌کردند. یادم می‌آید که فیلم شیرین و فرهاد را که نمایش می‌دادند، برای معرفی فیلم، پلاکاردی رنگی روی پارچه تهیه کرده و جلوی سینما آویخته بودند شب هنگام، عده‌ای پلاکارد را پاره کردند و با تهدید پدرم به مرگ، به ایشان گفتند که اجازه نمی‌دهیم مرکز فساد راه بیندازید. در آن زمان یکی از شخصیت‌های سیاسی - مذهبی در آن‌جا نفوذ بسیار داشت. پدرم به ملاقات ایشان رفت و موضوع را با ایشان در میان گذاشت. ایشان گفتند: «آخر این چه شغلی است که انتخاب کرده‌اید؟ باعث فساد جامعه می‌شود. به همین خاطر بیا دست از این شغل بردار.» پدرم گفته بود: «من تا به حال هزینه‌های زیادی صرف این کار کرده‌ام، اگر کسانی که مایل‌اند این سینما تعطیل شود، خسارات مرا بدهند، من حرفی ندارم و حتی آن را به شما واگذار می‌کنم تا هرطور خواستید از محل آن استفاده کنید.» اما کسی پا پیش

## فیلم دختر لر در اصل تبلیغ اقدامات رضاخان بود. علاوه بر آن‌که خود فیلم، این قضایا را تبلیغ می‌کرد، به همراه آن هم فیلم‌هایی تبلیغاتی در همین زمینه پخش می‌شد.

نگذاشت و سینما به کارش ادامه داد، هرچند تهدیدها هم چنان ادامه داشتند. در آن منطقه‌ی فقیرنشین لات‌ها و باج‌بگیرها هم بودند که شیشه‌های سینما را می‌شکستند، پلاکاردها را پاره می‌کردند و حتی توی موتور اتومبیل پدرم شکر می‌ریختند تا روشن نشود. با این همه پدرم سخت به کارش علاقه داشت و آن را ادامه داد.

خانم دماوندی: موقع ساختن سینما شهناز، مشکلات زیادی به وجود آمد. باغ مسعود کیهان از نزدیکان خانواده‌ی سطنتی، در مجاورت سینما بود و جوی آب باغ، از زمین سینما می‌گذشت. ساختن سینما چون باعث قطع آب باغ می‌شد، درگیری‌هایی را به وجود آورد. کیهان، آقا را تهدید کرد که با استفاده از نفوذش جلوی ساختن سینما را خواهد گرفت. اسکلت ساختمان که آماده شد، کیهان نگذاشت کار ادامه پیدا کند. درگیری‌ها، آقا را مریض کرد و ایشان برای مداوا به اروپا رفت و پس از سه سال مداوا برگشت و سینما را تمام کرد.

دکتر دماوندی: این سینما که در حاشیه‌ی شهر بود، برق نداشت. شرکتی خصوصی به نام فیروز، در آن‌جا باز شد که مولد برق داشت. این شرکت را بعداً شرکت سهامی برق خرید و سیستم شبکه‌ای برق به وجود آمد. برق شرکت فیروز، تک فاز بود و مدام نوسان داشت، یعنی برقی نبود که سینما بتواند روی آن حساب کند. به همین خاطر، پدرم یک مولد برق هم خرید. سینماهای آن موقع از آرک زغالی استفاده می‌کردند که نیاز به آمپر بالا داشت. این آمپر بالا را دستگاهی به نام رکتیفایر تأمین می‌کرد که خود به ولتاژ بالا احتیاج داشت. برق فیروز قادر به تأمین این ولتاژ نبود و بیش‌تر اوقات افت ولتاژ باعث از کار افتادن رکتیفایر و خاموش شدن زغال و دستگاه می‌شد. این یکی از مشکلات

عمده‌ی کار بود. ضمن آن‌که قطع برق هم در طول روز چند بار اتفاق می‌افتاد که مشکل را مضاعف می‌کرد. بعدها، هرچند برق شهری، سینما را تأمین می‌کرد، ولی مشکلات هم چنان وجود داشتند.

خاموشی‌های فراوان و خرابی دستگاه و قطع فیلم، اغلب باعث درگیری می‌شد. مردم پول بلیتشان را مطالبه می‌کردند که برای سینمادار پرداخت این پول ممکن نبود، چرا که شهرداری بر اساس بلیت‌های فروخته شده، عوارض دریافت می‌کرد و به این جنبه‌ی قضیه و مشکلات آن کاری نداشت. بدین ترتیب صاحب سینما مدام از این نظر دچار مشکل بود. در آن موقع، سینما به خصوص، مشتریانی از قشر کم درآمد داشت و این‌ها کسانی بودند که پس از ساعت کارشان، در پی آن بودند تا یکی دو ساعتی خود را از گرما یا سرما نجات دهند. به همین خاطر به سالن سینما پناه می‌بردند و ضمن تماشای فیلم، استراحت هم می‌کردند.

پدرم، همان‌طور که اشاره کردم، سال‌ها در هند بود و علاوه بر آشنایی کامل با زبان هندی، با مؤسسات تولید فیلم آن کشور نیز آشنایی داشت. ایشان در سال‌های آغازین فعالیت نمایش فیلم در ایران، چند فیلم هندی، از جمله *انارنگلی* و *سیاهوشان* را وارد کرد و نمایش داد. بعداً هم ایشان به سبب روابط خوبشان با تاجران هندی مقیم تهران که فیلم هندی وارد می‌کردند، اغلب در سینمایش، فیلم هندی نمایش می‌داد و اصلاً سینما شهناز هم به همین ویژگی شهرت داشت.

در آن زمان سینماها زیر نظر وزارت کشور بودند و مجوزهای یک ساله و بعداً پنج ساله برای سینماها صادر می‌کردند. اجازه‌ی نمایش و سانسور هم برعهده‌ی این وزارتخانه بود.

فیلم‌های ایرانی معمولاً مشکل سانسور نداشتند. ولی وزارت کشور، اغلب فیلم‌های خارجی را بازرینی و سانسور می‌کرد. سانسور معمولاً در مورد صحنه‌های خلاف اخلاق و عفت اعمال می‌شد و گرنه فیلم‌ها معمولاً مشکل سیاسی نداشتند. یک مورد سانسور شدید که در خاطر من مانده است، در مورد فیلم و *خدا زن را آفرید* [روژه وادیم، ۱۹۵۶] اعمال

شد. فیلم صحنه‌های برهنگی داشت که واکنش‌های زیادی را باعث شد و به همین خاطر جلوی نمایشش را گرفتند.

در مورد سالن‌ها هم معمولاً شهربانی نامه‌هایی می‌فرستاد که طی آن‌ها مالک سینما را ملزم به رعایت شئون اخلاقی می‌کرد. در میان اسناد به جا مانده از آن موقع، نامه‌ای هم داریم در مورد افسران. در آن زمان، بسیاری از افسران، با سوءاستفاده از لباسشان، خارج از صف بلیت می‌گرفتند و حق دیگران را ضایع می‌کردند. نامه‌ای از شهربانی رسید که از سینمادار می‌خواست جلوی این حرکت‌ها را بگیرد و با تخلفات برخورد کند.

یکی از ضروریات سینما که شهربانی مدام آن را کنترل می‌کرد، نصب عکس شاه و ملکه در دو طرف پرده و یا عکس شاه در بالای پرده و در وسط، بود. شهربانی برای نظارت بر این دستور، مدام به سینما مأمور می‌فرستاد و مأموران به عنوان مختلف باج می‌گرفتند. موقع سال نو هم رییس شهربانی و معاونش برای دریافت عیدی اجباریشان که معمولاً یکی دو سکه‌ی طلا بود، به سینما می‌آمدند و پرداخت نکردن عیدی (!) معمولاً برای سینمادار مشکل‌ساز می‌شد.

پاسبان‌ها هم معمولاً برای استفاده از امکانات سینما و حتی استراحت در سالن و تماشای فیلم به سینما می‌آمدند. پدرم تنها به پاسبان‌هایی اجازه‌ی ورود می‌داد که باتوم داشتند، یعنی این‌که در حال خدمت بودند. گاهی آن‌ها دوستان و حتی زن و بچه‌هایشان را هم همراه خود به سینما می‌آوردند، و البته بدون بلیت.

گاهی هم شهربانی، پاسبانی را معرفی می‌کرد که مثلاً محافظت از سینما را برعهده داشت و می‌باید جلوی درگیری‌ها را می‌گرفت. سینمادار موظف بود به این پاسبان‌ها که معمولاً فقط یکی دو ساعت، آن هم آخر وقت، می‌آمدند، پول بدهد.

سینما شهناز دو بار بازسازی شد. بار اول تقریباً در سال ۱۳۳۴ بود. پیش از آن، سقف سینما شیروانی و توفال‌کوبی بود که خطر آتش‌سوزی داشت. در آن زمان بیمه‌ای روس به نام اینگوستراخ در تهران فعالیت داشت که سینماها را بیمه

سینما شهناز هم متأسفانه مسؤولان اعتماد نکردند و به همین سبب هر دو سینما تا آینده‌ی نامعلومی تعطیل خواهند ماند.

خانم دماوندی: آقا زمین سینمای خیابان مفتوح را حدود چهل سال پیش خریدند.

دکتر دماوندی: بله، و سال‌ها طول کشید تا احداث ساختمان را شروع کردند. چند بار و در مراحل مختلف، کار تعطیل شد. شهرداری آن زمان حق و حساب‌های سنگین می‌خواست و کارشکنی می‌کرد. شهرداری در پی گرفتن بخش‌هایی از این زمین برای برخی از مسؤولان وقت بود که پدرم زیر بار نرفت و چندین بار کارشان به دادگاه کشید.

خانم دماوندی: خرید تجهیزات مصادف شد با انقلاب. بعضی از شرکت‌ها که برای تکمیل سینما قرارداد داشتند و پولشان را هم گرفته بودند، پس از انقلاب کار را ادامه ندادند و به همین خاطر کار نیمه‌تمام ماند.



می‌کرد و اگر خسارتی وارد می‌شد، آن را می‌پرداخت. در آن سال‌ها، بیمه‌ی اینگوستراخ برچیده شد و هیچ بیمه‌ی دیگری هم نبود، به همین خاطر پدرم برای جلوگیری از وارد شدن خسارت به سینما، آن را با مصالح جدید کاملاً بازسازی کرد.

نکته‌ی جالب آن‌که سینما در طول بازسازی، هم چنان فعالیتش را ادامه می‌داد و هر بار قسمتی از آن را می‌ساختند، یعنی مثلاً درحالی که کف سالن را موزاییک می‌کردند، مشتریان از روی تخته‌هایی می‌گذشتند و برای نشستن در قسمت‌های دیگر سالن، می‌رفتند.

بازسازی دیگر سینما شهناز در سال ۱۳۴۰ و شامل نوسازی اتاق نمایش و تعویض کامل دستگاه‌های آن بود. سینما تا دو سال پس از انقلاب هم فعالیت داشت. در این زمان، نارسایی امکانات رفاهی، و نبودن فیلم مناسب و تعطیلی‌های مکرر به سبب رخدادهای سیاسی و اجتماعی آن روزگار، سینما را دچار مشکل کرد و ادامه‌ی فعالیت آن، دیگر مقرون به صرفه نبود. وزارت فرهنگ و هنر هم مدام فشار می‌آورد که سرویس‌های بهداشتی سینما بازسازی شوند؛ و چون پدرم امکاناتش را نداشت، بنابراین وزارت مربوطه سینما را تعطیل کرد و از آن زمان، ساختمان آن متروکه ماند.

برای من هم که وارث سینما هستم، بازسازی آن منابع مالی بسیار لازم دارد و فعلاً مقدور نیست. این را هم اضافه‌کنم که در سال‌های پیش از انقلاب، پدرم زمینی در حوالی میدان هفت تیر خرید و احداث سالتی را آغاز کرد که نزدیک به هفتاد و پنج درصد آن انجام شد.

اخیراً اقداماتی برای راه‌اندازی دستکم یکی از این دو سینما انجام دادم که تا به حال بی‌نتیجه مانده‌اند. از وزارت ارشاد درخواست وام کردم، ولی اعلام کردند که این کار مقدور نیست. در مرحله‌ی بعد خواستم با تغییر کاربری سینما شهناز که به نظر کارشناسان وزارت ارشاد هم مخروبه و غیرقابل استفاده است، موافقت کنند تا با فروش آن هزینه‌ی تکمیل سینمای هفت تیر فراهم شود. حتی در ازای تعهد محضری بنده، مبنی بر تکمیل سینمای دوم پس از فروش